

پاسخ به انتقادات رفیق محمد آزادگر

برقطنامه «خط مشی ائتلافات دموکراتیک»

رفیق محمد آزادگر در نقدی که بر «قطننامه درباره خط مشی ائتلافات دموکراتیک» کرده است، ایراداتی گرفته است که در محورهای زیر می شود خلاصه شان کرد :

- سه ماده اول قطننامه، ربطی به موضوع قطننامه ندارند و بجای روشن کردن خط مشی ائتلافات دموکراتیک، به موضوع «نا بجا و غیر لازم و انحرافی» در باره سرنگونی دولت بورژوائی و عدم شرکت در معماری دولت بورژوائی پرداخته است.

- ماده های ۵ و ۶، بدیهیات بسیار عمومی اند و تکرار مکررات در مورد تنوع موضوعات و اشکال و سطوح ائتلافات؛

- «قطننامه نویس ما» ایدئولوژیک برخورد کرده و کمک به شکل گیری یک آلترناتیو بورژوائی دموکراتیک و قابل تحمل تر را، در شرائطی که مردم خواهان کمترین تغییرات هستند، رد می کند و وضعیت فعلی- را ارجح می داند؛

- شأن نزول قطننامه، رد کلیت قطننامه «فوروم دموکراتیک» و تقابل با آن است.

بررسی انتقادات رفیق آزادگر را از همین آخرین ادعا آغاز می کنم.

اگر قصد من نه رفع سوء برداشت ها از سیاست ائتلافی بلکه سوء قصد به «فوروم دموکراتیک» بوده باشد، شأن نزول قطننامه، فقط بر شأن نازل قطننامه ای دلالت خواهد کرد که در آن هیچ چیزی دال بر مخالفت با قطننامه فوروم دموکراتیک و مقابله با آن نمی توان یافت و سراسر قطننامه عبارت خواهد بود از موضوعاتی نامربوط به موضوع قطننامه. رفیق آزادگر می نویسد : «رفیق برهان در مقدمه قطننامه پیشنهادی خود غیر مستقیم به شأن نزول قطننامه اشاره می کند».

چرا «غیر مستقیم»؟ آنچه که من در مقدمه در ارتباط با «فوروم گفتگوی دموکراتیک» نوشته ام کاملاً مستقیم و سر راست است : «از کنگره هفتم به بعد که در آن تلاش برای ایجاد فوروم گفتگوی دموکراتیک تصویب شد، سوء برداشت هایی از سیاست ائتلافی سازمان ما به وجود آمده است مبنی بر این که گویا فوروم دموکراتیک قرار است جای ائتلافات سیاسی دموکراتیک ما را بگیرد». همین و بس!

چه چیز غیر مستقیمی در این جملات وجود دارد؟

رفیق آزادگر این «اشاره غیر مستقیم» من به «شأن نزول» قطننامه را از کجا در آورده است؟ ظاهراً از آنجائی که می نویسد : «اما دقت در بند بند قطننامه رفیق برهان نشان می دهد که قصد رفیق نه برطرف کردن سوء برداشت ها بلکه رد کلیت قطننامه «فوروم دموکراتیک» مصوب کنگره هفتم

است».

خوب بود اگر رفیق آزادگر آنچه را که «دقت» او در بند بند قطعنامه، سو قصد پنهانی «قطعنامه نویس ما» را علیه « فوروم دموکراتیک» برملا می کنند، برای آگاه کردن همگان می نوشت. گمان می کنم که اگر ناآشنایان ندانند، رفیق آزادگر خوب می داند که من نه هرگز از بیان مخالفت ام با سیاست یا مصوبه ای ناتوان هستم و نه از آن واهمه ای دارم. اگر قصد من تهیه قطعنامه ای در رد کلیت قطعنامه «فوروم گفتگوی دموکراتیک» می بود، این کار را بدون ترس از کسی مستقیماً و سراسر می کردم و چیزی نمی نوشتم که نه ربطی به آن دارد و نه مستقیم و حتی غیر مستقیم نشانی از مخالفت من با آن در آن منعکس است، و نه به آن نیت پنهانی من می تواند کمکی بکند.

تا جایی که قطعنامه مورد بحث به «فوروم گفتگوی دموکراتیک» ربط پیدا می کند، موضوع دقیقاً و بی کم و کاست همانی است که با صراحت در مقدمه ذکر شده است، یعنی بعد از تصویب آن در کنگره هفتم، این نظر عنوان می شود که گویا «فوروم گفتگوی دموکراتیک» از کنگره هفتم به بعد و بنا بر تصمیم آن کنگره، جای همه اشکال و سطوح ائتلافات دموکراتیک ما را می گیرد. این نظر غیر رسمی، خود را در عمل، در گرایش به فاصله گیری از «اتحاد عمل برای دموکراسی» و سوق دادن آن به «فوروم گفتگوی دموکراتیک»؛ در گرایش به این که پاسخ و آلترناتیو ما در برابر همه ائتلافات سیاسی که صورت می گیرند، باید «فوروم گفتگوی دموکراتیک» باشد؛ و نیز در این گرایش نشان می دهد که گویا دوره ائتلافات با پلاتفرم و با تشکیلات های «تابلودار» سپری شده است و از این پس باید فقط از الگوی جنبش های جهانی ضد سرمایه داری برای ائتلافات و همکاری های دموکراتیک الهام گرفت.

صرفنظر از این که نظر من در باره قطعنامه «فوروم گفتگوی دموکراتیک» چه بوده و چه هست، و بدون هیچگونه داوری مستقیم یا غیر مستقیم در باره آن در قطعنامه پیشنهادی، تنها چیزی که در ارتباط با «فوروم گفتگوی دموکراتیک» ذکر شده، بندهای مواد پنجم و ششم هستند که بر اعتبار همه اشکال و سطوح ائتلافی تأکید دارند. رفیق آزادگر، این دو بند را «بدیهیات بسیار عمومی» و «تکرار مکررات» دانسته است؛ و من این دو ماده را برای آن آورده ام که همین « بدیهیات بسیار عمومی» زیر سؤال رفته اند! من با طرح این دو ماده خواسته ام که کنگره هشتم به این سو تفاهم که پس از این فقط یک سطح و شکل ائتلافی خواهیم داشت و آن هم «فوروم گفتگوی دموکراتیک» خواهد بود، پایان دهد. همین و بس. در هفت ماده قطعنامه پیشنهادی، هیچ چیزی بجز این نه بطور مستقیم و نه غیر مستقیم که به «فوروم گفتگوی دموکراتیک» ربط داشته باشد وجود ندارد و جا داشت که رفیق آزادگر توضیح می داد که از «دقت» در کدام «بند بند» قطعنامه به سو _ «قصد» من نسبت «فوروم دموکراتیک» پی برده است.

در نقد خود، رفیق آزادگر سه بند اول قطعنامه را نامربوط به موضوع قطعنامه دانسته است.

مگر «موضوع» قطعنامه چه بود؟ در مقدمه قطعنامه، سه موضوع مطرح شده‌اند: یکی سؤ برداشت مبنی بر این که «گویا فوروم گفتگو قرار است جای ائتلافات سیاسی ما را بگیرد» (که در باره آن توضیح دادم). موضوع دوم، پرسش‌هایی است که «در باره خط مشی ائتلاف دموکراتیک ما بطور کلی» مطرح می‌شوند؛ و موضوع سوم روشن کردن «موضع ما در قبال ائتلافات گوناگونی است که در این دوره در حال شکل گرفتن‌اند». اگر موضوع قطعنامه فقط این موضوع سوم بود، شاید رفیق آزادگر حق می‌داشت سه بند اول را خیلی مربوط به موضوع نداند؛ اما همانطور که از عنوان قطعنامه پیداست و دومین موضوع مطروحه در مقدمه هم آن را نشان می‌دهد، موضوع اصلی قطعنامه، «خط مشی» ما در ائتلافات دموکراتیک است.

رفیق آزادگر نوشته است: « اینهمه تاکید درباره کمونیسم و سرنوشتی دولت بورژوازی و ایجاد دولت کارگری در یک قطعنامه چند ماده‌ای که قاعدتاً باید سیاست ما را در همکاری‌ها و ائتلاف‌های دموکراتیک روشن و هموار سازد، نا بجا، غیر لازم و انحرافی است زیرا اصل موضوع که عبارت است از خط مشی ائتلافی و همکاری‌های دموکراتیک، به حاشیه رانده شده محو می‌گردد».

قبل از هر چیز بگویم که وظیفه این قطعنامه، «هموار سازی»ی این یا آن ائتلاف مشخص نیست، همچنان که ناهموار سازی هم نیست؛ بلکه فقط و فقط تبیین خط مشی است. اما خط مشی چیست؟ خط مشی، خط عمومی راهنمای سیاست‌های مشخص است. همان چیزهایی است که رفیق آزادگر آن‌ها را «کلیات» و «اصول» نامیده است. چرا وقتی خط مشی ائتلافات دموکراتیک مان را تبیین می‌کنیم، باید از این کلیات و اصول حرف بزنیم؟ برای این که درست همان کلیات و اصول هستند که بنیادهای خط مشی ما را تشکیل می‌دهند. ما در باره این یا آن ائتلاف مشخص حرف نمی‌زنیم، بلکه می‌خواهیم ببینیم بر همه سیاست‌های ائتلافی ما و بر موضع مان در قبال همه ائتلافات مشخصی که با آن‌ها رو به رو می‌شویم یا خواهیم شد، چه اصول و معیارهای عمومی‌ئی حاکم‌اند؟ خط مشی، نمی‌تواند غیر از کلیات و اصول باشد وگرنه، خط مشی نیست چون عمومیت و شمولیت ندارد. از این رو، ایراد رفیق آزادگر را درست نمی‌دام که در قطعنامه‌ای که باید خط مشی ائتلافات دموکراتیک ما را بیان کند، بیان بنیادهای عمومی و کلی همه سیاست‌های ائتلافی مان، کاری نا بجا، غیر لازم و انحرافی است. آنطور که از نوشته رفیق آزادگر بر می‌آید، انتظار او از قطعنامه این بوده است که « سیاست ما را در همکاری‌ها و ائتلافات دموکراتیک روشن و هموار سازد». اما قطعنامه، همانطور که یاد آوری کردم، سه موضوع داشته و فقط در بند چهار به موضوع سیاست ما در همکاری و ائتلافات دموکراتیک پرداخته است _ البته آن هم در سطح خط مشی و بدون آن که وظیفه هموارسازی یا ناهموار سازی این یا آن ائتلاف مشخص را بر عهده بگیرد.

محض روشن شدن آن که سه بند اول و مورد اعتراض رفیق آزادگر کاملاً به موضوع _ یعنی به تبیین خط مشی ائتلافات دموکراتیک ما _ مربوط اند و این که چه لزومی داشت در این قطعنامه

آورده شوند، توضیحات کوتاهی می‌دهم.

سال‌هاست که در جنبش چپ ایران، جریان‌اتی هستند که خود را کمونیست هم می‌دانند، اما به دلایل و توجیهات مختلف، تلاش برای برپائی یک دولت بورژوائی را (مثلاً با نام حکومت خلقی، یا جمهوری دموکراتیک خلق و غیره) وظیفه خود می‌دانند. دلایل آن‌ها عموماً چنین‌اند که ابتدا باید دموکراسی مستقر شود تا شرایط برای آگاهی و سازمان‌یابی طبقه کارگر بتواند فراهم شود. یک مرحله انقلاب دموکراتیک، و بعد، مرحله سوسیالیستی. آن‌ها می‌گویند آسیاب به نوبت، و فعلاً نوبت کارگران نیست؛ و استدلال می‌کنند که چون برافتادن استبداد و استقرار دموکراسی به نفع جنبش کارگری است، پس وظیفه کمونیست‌هاست که در مرحله دموکراتیک، به برپائی یک دموکراسی بورژوائی کمک کنند. استدلال دیگر این است که اکثریت با خورده بورژوازی است و کارگران در اقلیت‌اند و دولت کارگری چیزی بجز دیکتاتوری اقلیت نخواهد بود، پس دموکراسی حکم می‌کند که تا به اکثریت تبدیل شدن کارگران، ما برای یک حکومت بورژوا دموکراتیک مبارزه کنیم. توجیه دیگر این است که در حال حاضر شرایط و موازنه قوا برای به قدرت رسیدن کارگران و زحمتکشان نامساعد است؛ نیروهای بورژوائی با امکانات و شانس بیشتری در میدان‌اند و ما برای آن که در ترسیم آیند مداخله‌گر باشیم و به حاشیه پرت نشویم، ناچاریم که بعنوان یک تاکتیک، در برپائی یک دولت بورژوائی مشارکت کنیم تا زمانی که شرایط و موازنه قوا به نفع قدرت کارگری تغییر کند.

این نگرش، به ناگزیر مستقیماً در خط مشی ائتلافی اثر می‌گذارد و بخشی از بورژوازی را برای دوره‌ای بعنوان متحد استراتژیک (در اینجا بمعنی متحد حکومتی) طبقه کارگر و کمونیست‌ها در نظر می‌گیرد. از اینجا، خط‌آشنای تشکیل جبهه متحد با بورژوازی، و استراتژی برپائی آلترناتیو حکومتی مشترک با بورژوازی بیرون می‌آید، که نتیجه عملی و سیاسی آن، تبدیل کردن کارگران و زحمتکشان، به خشت‌زنان و ناوه‌کشان بارگاه حاکمیت بورژوازی است.

ماده اول قطعنامه، می‌گوید ما اینکاره نیستیم و شرکت در معماری دولت بورژوائی به هیچ بهانه‌ای وظیفه ما نیست؛ و از این تمایز، خط مشی ائتلافی متفاوتی حاصل می‌شود.

ماده یک همچنین با وصف دولت کارگری بعنوان «دولت اکثریت مزد و حقوق‌بگیری که سرمایه‌ای برای تصاحب کار دیگران ندارند و از طریق فروش نیروی کار تنی یا فکری خود زندگی می‌کنند»، جواب آنانی را می‌دهد که دولت کارگری را حکومت اقلیت و مغایر با دموکراسی قلمداد می‌کنند تا ضرورت ائتلاف حکومتی با بورژوازی را نتیجه بگیرند. وارد کردن این تعریف در این ماده قطعنامه، برخلاف نظر رفیق آزادگر که آن را نامربوط به موضوع دانسته است، از اهمیت اساسی در ترسیم خط مشی ائتلافی ما برخوردار است.

وقتی ما می‌گوئیم که نه به هیچ بهانه‌ای برای معماری دولت بورژوائی، بلکه از همین امروز برای یک دولت کارگری مبارزه می‌کنیم، کسانی چنین می‌فهمند (و کسانی هم عمداً چنین قلمداد

می‌کنند) که گویا منظور ما این است که همین امروز شرایط برای آن که دولت کارگری جای جمهوری اسلامی را بگیرد، مهیاست. بعبارت دیگر، آنان فکر می‌کنند (یا چنین القا می‌کنند) که ما تنها به این دلیل معماری یک آلترناتیو بورژوای را وظیفه خودمان نمی‌دانیم که شرایط را برای روی کار آمدن دولت کارگری آماده ارزیابی می‌کنیم. یعنی آنان فکر می‌کنند که اگر ما ارزیابی واقع بینانه‌ای از شرایط و توازن نیروها داشته باشیم، آنوقت ما هم متقاعد خواهیم شد که فعلاً نوبت کارگران نرسیده است و به ضرورت شرکت در معماری یک دولت بورژوائی گردن خواهیم نهاد. ماده دوم قطعنامه، نگرش ما را در این رابطه روشن می‌کند و توضیح می‌دهد که ما این شرایط را فعلاً مساعد ارزیابی نمی‌کنیم، اما این ارزیابی واقع بینانه سبب نمی‌شود که آن را توجیهی برای عملگی برای آلترناتیو بورژوائی قرار دهیم، بلکه از امروز برای تغییر شرایط نامساعد و برهم زدن موازنه نیروها به نفع مزد و حقوق بگیران تلاش می‌کنیم (در توضیح معنی این تلاش، پائین تر توضیح خواهم داد).

ماده ۲ قطعنامه عیناً چنین است :

«ما از همین امروز برای دولت کارگری و گذار به سوسیالیسم مبارزه می‌کنیم. معنای این حرف آن نیست که شرایط موجود و موازنه نیروها را از هم اکنون برای آن که بعد از جمهوری اسلامی آلترناتیو کارگری قدرت سیاسی را بگیرد، مساعد ارزیابی می‌کنیم؛ بلکه به این معناست که از همین امروز تلاش برای تغییر این شرایط و توازن قوا در جهت مساعد شدن آن برای دولت کارگری را خط راهنمای تاکتیک‌های خود قرار می‌دهیم و تحت این عنوان که در مقطع حاضر شانس بورژوازی بیشتر است، نتیجه نمی‌گیریم که فعلاً نوبت کارگران نرسیده است و باید به شکل گیری یک دولت بورژوائی دموکراتیک و قابل تحمل تر به جای جمهوری اسلامی، کمک کرد.»

رفیق آزادگر پس از نقل این ماده ایراداتی بر آن گرفته است که من آن‌ها را یکی یکی نقل می‌کنم و جواب می‌دهم. می‌گوید : «این خط راهنمای تاکتیک‌های قطعنامه پیشنهادی رفیق شهاب مگر می‌تواند غیر از کمک نکردن به سرنگونی جمهوری اسلامی معنای دیگری داشته باشد؟»

رفیق آزادگر عزیز! مگر قرار است یا انتظار دارید که دولت بورژوائی، جمهوری اسلامی را سرنگون کند که کمک نکردن به برپائی آن، معنایی غیر از کمک نکردن به سرنگونی جمهوری اسلامی نداشته باشد؟! نیرو و اهرم ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی، جنبش مستقل توده‌ای است و ما برای کمک کردن به سرنگونی جمهوری اسلامی به تقویت این جنبش و نیز به ائتلافات و همکاری‌هایی با جناح‌هایی از بورژوازی احتیاج داریم و نه به هیچوجه به تقویت آلترناتیو بورژوائی و کمک به برپائی دولت بورژوائی.

رفیق آزادگر ادامه می‌دهد : « رفیق شهاب به صراحت می‌گوید چون شرایط و توازن قوا به نفع آلترناتیو کارگری که قدرت سیاسی را بگیرد نیست و در مقطع حاضر شانس بورژوازی برای جایگزینی رژیم بیشتر است، لذا نمی‌خواهد به شکل گیری یک دولت بورژوائی دموکراتیک و قابل تحمل تر به جای

جمهوری اسلامی کمک بکند. ».

من در هیچ جا نگفته‌ام که « چون شرایط و توازن قوا به نفع آلترناتیو کارگری ... نیست، و شانس بورژوازی ... بیشتر است، لذا نباید به شکل گیری دولت بورژوائی دموکراتیک و قابل تحمل تر به جای جمهوری اسلامی کمک کرد.» این قیود «چون» و «لذا»، معنائی به قضیه می دهند که ربطی به دلیل من برای امتناع از کمک به آلترناتیو بورژوائی ندارد، و معنای مستتر در آن (برهان خُلف این قضیه) هم این فکر احمقانه خواهد بود که ما کمونیست‌ها زمانی باید به شکل گیری دولت بورژوائی کمک کنیم که شرائط و موازنه قوا به سود آلترناتیو کارگری باشد!

آنچه من گفته‌ام این است که حتا به بهانه این که اوضاع به سود آلترناتیو کارگری نیست و حتا اگر شانس یک آلترناتیو بورژوائی دموکراتیک و قابل تحمل تر بیشتر باشد، باز هم ما حق نداریم کمک به برپائی این آلترناتیو بورژوائی را وظیفه خود بدانیم. ما بعنوان کمونیست، جاده صاف کن مزد و حقوق بگیران به سوی قدرت سیاسی هستیم و نه عمده‌های راه سازی برای قدرت بورژوازی. جاده صاف کنی برای کارگران و زحمتکشان به این معنا نیست که این جاده را با آسانی و در خط مستقیم یا در مدتی کوتاه می شود ساخت، یا این که همه مصالح و لوازم اش فراهم و در دسترس است. گفتن ندارد که ما در زمینی بس ناهموار و پر سنگلاخ قرار داریم و ابزارها و امکانات مان بسیا ناکافی اند. سؤال این است که در چنین وضعی چه باید بکنیم؟ به بهانه چنین وضعی، سر خر را کج کنیم و فعلاً برای به قدرت رساندن بورژوازی « دموکرات» آستین بالا بزنیم چرا که این یکی نسبت به ما نقدتر و نسبت به جمهوری اسلامی «قابل تحمل تر» است؟ من قطعانه به این سؤال، پاسخ منفی داده‌ام. این خط مشی، از ضعف و قدرت این یا آن اردو و از چند و چون توازن قوا و از متغیرها استنتاج نشده است، بلکه علت آن به سادگی همان چیزی است که رفیق آزادگر آن را «برخورد ایدئولوژیک» نام می دهد. ما در هر و مطلقاً در هر شرائطی باید فقط جاده صاف کن قدرت کارگری باشیم و هیچ شرایط متغییری نمی تواند در این خط مشی تغییری بدهد. این، استراتژی ماست و تاکتیک‌های ما باید برای هموار کردن این راه باشند؛ و به همین سبب است که من در ماده اول قطعنامه صراحت داده‌ام که «حتا بعنوان یک تاکتیک» نباید در معماری دولت بورژوائی شرکت کنیم. این دیگر تاکتیک نخواهد بود، تغییر استراتژی خواهد بود؛ استعفا از هویت طبقاتی و پیوستن به سنگر مقابل خواهد بود. حرف من این است که با بورژوازی برای سرنگونی جمهوری اسلامی ائتلاف و همکاری می کنیم؛ اما برای آن که جایگزین جمهوری اسلامی شود، ائتلاف و همکاری نمی کنیم.

رفیق آزادگر در ادامه ایرادات اش می نویسد : «قطعنامه ... همین وضعیت فعلی را به یک دولت بورژوائی دموکراتیک ارجح می داند. به بیان دیگر، چون نمی شود دولت کارگری ایجاد کرد، پس نباید گذاشت یک دولت بورژوائی دموکراتیک نیز شکل بگیرد.»

در اینجا هم آنچه رفیق آزادگر به قطعنامه نسبت می دهد، با آنچه در آنجا گفته شده است

تفاوت چشمگیری دارد. بین کمک نکردن به شکل گیری آلترناتیو بورژوائی با جلوگیری از شکل گیری آن فرق زیادی هست. خیلی روشن است که اگر توازن قوا چنان بود و اردوی کار و سوسیالیسم از آن توانی برخوردار بود که نگذارد آلترناتیو بورژوائی شکل بگیرد، باید این کار می کرد؛ ولی بحث قطعنامه بر سر جلوگیری نیست، بلکه کمک کردن به شکل گیری دولت بورژوائی است بهانه نامساعد بودن شرایط برای کارگران.

اما این که « قطعنامه ... همین وضع فعلی را به یک دولت بورژوائی دموکراتیک ارجح می داند» !

«... از همین امروز تلاش برای تغییر این شرایط و توازن قوا در جهت مساعد شدن آن برای دولت کارگری را خط راهنمای تاکتیک های خود قرار می دهیم و تحت این عنوان که در مقطع حاضر شانس بورژوازی بیشتر است، نتیجه نمی گیریم که فعلاً نوبت کارگران نرسیده است و باید به شکل گیری یک دولت بورژوائی دموکراتیک و قابل تحمل تر به جای جمهوری اسلامی، کمک کرد». (از ماده ۲ قطعنامه).

من این عبارت « دموکراتیک و قابل تحمل تر » را خیلی حساب شده و از روی عمد و حتا با اندکی «خورده شیشه» در این بند گنجانده ام که اصل مسئله را با حداکثر تیزی و گزندگی و در تحریک کننده ترین شکل بیان کنم تا مخالفان، دقیقاً با علم کردن این عبارت توی سینه حریف بروند و به دفاع از آلترناتیو بورژوائی بپردازند. تا وقتی صحبت از آلترناتیو بورژوائی بطور کلی باشد، مخالفت کلی با آن هم آسان است، اما وقتی معادله به این صورت طرح می شود که در یک طرف جمهوری اسلامی است و در طرف دیگر یک آلترناتیو فرضی دموکراتیک و قابل تحمل بورژوائی و شرایط برای آلترناتیو کارگری هم نامساعد است، اینجاست که «عقل سلیم» به مقایسه تحمل پذیر و تحمل ناپذیر می رود و این که کدام ارجح اند؛ و جواب هم البته روشن است. از همین مقایسه هم هست که رفیق آزادگر نتیجه می گیرد که « قطعنامه ... همین وضعیت فعلی را به یک دولت بورژوائی دموکراتیک و قابل تحمل تر ارجح می داند». و ادامه می دهد : « این که مردم در جهنمی که رژیم جمهوری اسلامی ساخته چگونه زندگی می کنند و چه می کشند و برای کوچکترین تغییراتی در این جهنمکده چه هزینه های سنگینی می پردازند، برای قطعنامه نویس ما مسئله جندانی نیست. مسئله مهم و اصولی برای رفیق شهاب خدشه دار نشدن «اصول مقدس» مبارزه برای دولت کارگری و گذار به سوسیالیسم و «کمونیست بودن» است... این قطعنامه پیشنهادی می خواهد راه کارگر را به یک فرقه ایدئولوژیک تبدیل کند».

رفیق آزادگر در این قطعنامه نه فقط با یک «قطعنامه نویس» سنگدل و هپروتی، بلکه همچنین با آدم مشاعر باخته ای روبروست که بدتر را بر بد «ارجح می داند» و نمی خواهد به سرنگونی جمهوری اسلامی کمک بشود! داستان کلاسیک « بد بهتر است یا بدتر؟» !

تقدیر گریز ناپذیر انتخاب میان بد و بدتر، در زندگی واقعی زمانی گریبان ما را می گیرد که

در برابر یک دو راهی قرار می‌گیریم و هیچ کار دیگری از دستمان بر نمی‌آید بجز انتخاب میان بد و بدتر. نظیر آن سانحه هوایی در سی چهل – سال پیش که هواپیما در کوهستان‌های برفی غیر قابل عبور سقوط کرد و زنده ماندگان چاره‌ای جز دویدن به دنبال عزرائیل که محل‌شان نگذاشته بود، و یا خوردن اجساد کشته‌شدگان به امید آن که روزی پیدایشان کنند، نداشتند. و آنان راه دوم را انتخاب کردند. در شرائط عادی هم این‌گیر افتادن در دوراهی ناگزیر انتخاب میان بد و بدتر خیلی پیش می‌آید. هم عقل سلیم و هم غریزه زندگی و تشخیص منافع، پاسخ سؤال «بد یا بدتر؟» را از پیش دارد. اما انسان همیشه و در هر شرائطی که با بد و بدتر مواجه باشد، در بن بست و اجبار انتخاب میان آن دو قرار ندارد و موضوع مورد بحث ماهم از این بن بست‌های مقدر نیست. انتخاب میان جهنمکده جمهوری اسلامی یا کمک به شکل گرفتن یک دولت بورژوائی «دموکراتیک و تحمل‌پذیرتر»، یک دو راهی مقدر و ناگزیر نیست و خود رفیق آزادگر است که آن را مفروض می‌گیرد و بعد، عقل سلیم به مقایسه بد و بدتر و داوری در عقل «قطعنامه نویسنده ما» دعوت می‌کند. او کاملاً بطور دلبخواهی، یک دو راهی ناگزیر برای من می‌سازد (یا آن را به اندیشه من نسبت می‌دهد) که عبارت است از: یا دولت کارگری، یا همین وضعیت فعلی. و چون این دومی فعلاً نمی‌شود، پس زنده باد جهنمکده جمهوری اسلامی و مردم هم هرچه می‌کشند، به جهنم! رفیق آزادگر، برای خودش هم یک دوراهی تقدیر می‌سازد: یا جمهوری اسلامی، یا کمک به شکل‌گیری یک آلترناتیو بورژوائی دموکراتیک و قابل تحمل‌تر. و چون آنچه مردم می‌کشند برایش مهم است، پس آلترناتیو تحمل‌پذیرتر را انتخاب می‌کند.

این بر عهده خود رفیق آزادگر است که بگوید چرا خودش را در چنین دوراهی ناگزیری می‌بیند، اما من خودم را ابداً در بن بست می‌بینم. رفیق آزادگر این دوراهی را با از قلم انداختن و مسکوت گذاشتن آن انتخاب سومی که من در برابر کمونیست‌ها می‌بینم و آن را در همان ماده ۲ قطعنامه بیان کرده‌ام ساخته است: «تلاش از همین امروز برای تغییر شرایط و توازن قوا در جهت مساعد شدن آن برای دولت کارگری». این یک انتخاب سوم است که نه جمهوری اسلامی را «ارجح می‌داند» و نه ضعف اردوی کار را تقدیری تغییر‌ناپذیر و شکست آن را از پیش محتوم می‌داند. آیا این راه سوم محصول خیال‌پروری و از جنس «ایدئوژنی» و «اصول مقدس» است یا این که راهی است بر روی زمین و هم اکنون قابل پیمودن؟ پاسخ این سؤال را در سطور پائین خواهم داد، اما پیش از آن لازم می‌دانم حکایت «بد بهتر است یا بدتر؟» را دنبال کنیم؛ با این تأکید که بحث من در اینجا فقط به موضوع آلترناتیو حکومتی و انتخاب بد و بدتر در این زمینه محدود است و قصد تعمیم آن به همه عرصه‌ها را ندارم که نتیجه آن، احیاناً رد هرگونه رفرم باشد.

در دنیای واقعی و در کشاکش میان نیروهای سیاسی و طبقات اجتماعی، همیشه نسبت بد و بدتر، یا به بیان دیگر، «شر و شر کم‌تر» برقرار است. به پیرامون مان که نگاه کنیم، یکی دو دوجین جریان سیاسی (چه در درون حکومت و چه در اپوزیسیون آن) می‌بینیم که وقتی آن‌ها را دو به دو

مقایسه کنیم، یکی شر است و دیگری شر کم تر. اگر یک جریان سیاسی به این دلیل که در موقعیت ضعف است خود را همواره مجبور به انتخاب میان جریان‌های سیاسی موجود بداند، یک چیز را مفروض گرفته است: چون خودم ضعیف‌ام، پس باید یکی دیگر را تقویت کنم و بسوی قدرت برانم، تا از شر بزرگتر نجات پیدا کنم. چنین جریانی، نیرویش را بجای تقویت خودش، مصروف تقویت یکی دیگر می‌کند.

در میان کمونیست‌ها هم گاهی چنین منطقی به چشم می‌خورد که برای آن، دو نوع توجیه ارائه می‌شود. یکی این است که: وقتی که شر کم تر حاکم بشود، من از شرائط مساعدتری برای تغییر موازنه نیروها به سود خودم برخوردار خواهم شد. این استدلال، ظاهر مقبولی دارد، اما بگذریم که هیچ معلوم نیست آن «شر کم تر» وقتی حاکم شد، برای کمونیست‌ها هم شر کم تر باشد، اساساً چنین استدلالی برای جریانی که پایه را تقویت دیگران تا وقتی که خودش ضعیف است گذاشته است، فقط یک توجیه توخالی است، چرا که او در دوره حاکمیت شر کم تر هم پیش از آن که در موقعیت قوی قرار بگیرد، در موقعیت ضعف خواهد بود و بر همان پایه، خود را ملزم به انتخاب میان بد و بدتر در میان این یا آن جناح حکومتی، یا این و آن جریان اپوزیسیون خواهد یافت و همیشه یک شر کم تر در جامعه سراغ خواهد کرد که زنجیره این آویزان شدن به بد برای فرار از بدتر، برایش پایانی نداشته باشد.

در همین بحث مشخص خودمان، وقتی این واقعیت را قبول داریم که توازن نیروها به سود آلترناتیو کارگری نیست، اگر به نیت آن که موازنه نیروها را تغییر دهیم، به کمک آلترناتیو بورژوائی بپردازیم، داریم عملاً توازن قوا را بیش از آنچه که هست به زیان آلترناتیو کارگری تغییر می‌دهیم. چیزی واضح تر از این وجود ندارد.

توجیه دوم برای این انتخاب شر کم تر، مشروعیت خود را از تحمل ناپذیری وضع مردم می‌گیرد و این که مردم گوششان به حرف‌های ایدئولوژیک و آرمان‌های دور از دسترس بدهکار نیست و خواهان بهبودهایی هرچند اندک ولی ملموس و فوری در زندگی خودشان هستند؛ و هر کس که قبول دارد بد بهتر از بدتر است، و نمی‌خواهد هم مردم را به تحمل تحمل ناپذیر مجبور کند، وظیفه دارد فعالانه بد را بعنوان یک تاکتیک، در برابر بدتر تقویت کند.

این خط مشی نه فقط از بدی وضع مردم است که مشروعیت می‌گیرد، بلکه در همان حال زمینه مساعدی هم در بین توده‌های مردم دارد که غریزه طبیعی زندگی همواره آنان را به ترجیح بد به بدتر سوق می‌دهد. توده‌های مردم در زندگی عادی و روزمره خود نه انقلابی می‌اندیشند و نه انقلابی عمل می‌کنند. آنان برحسب غریزه زندگی، به همان دلیلی که می‌خواهند از شر مشقات و رنج‌ها خلاص شوند، درست به همان دلیل هم – تا آنجا که مقدور باشد – از این که برای همین خلاصی، خود را به کام خطرات و نا امنی‌ها بیاندازند، پرهیز می‌کنند. بخاطر همین غریزه طبیعی، قابل فهم و قابل تأیید است که آنان عموماً در شرائط عادی، با وجود فشارهایی که تحمل می‌کنند، خط بهبودهای تدریجی و

اندک اندک ولی کم دردسر را پی می گیرند. این غریزه، تقریباً همیشه توده ها را در ناگزیری انتخاب میان بد و بدتر قرار می دهد و آنان تقریباً همواره به این سبب که بد، هر چه باشد نسبت به بدتر قابل تحمل تر است، خواسته یا ناخواسته به حامیان، تقویت کنندگان و سیاهی لشکر «شرکم تر» تبدیل می شوند. توده ها فقط در شرائطی انقلابی می شوند که نه تنها کارد به استخوان شان برسد، بلکه علاوه بر آن، طلسم ناگزیری انتخاب میان بد و بدتر برایشان شکسته باشد.

ما، یعنی کمونیست ها، همانطور که نباید توقع داشته باشیم که توده های مردم هر روز انقلاب کنند و باید منطق زندگی آنان را بفهمیم و آن را در تاکتیک هایمان از نظر دور نداریم، همانطور هم نباید با تبلیغ خط مشی «شرکم تر» در مورد جناح های حکومتی یا آلترناتیو حکومتی، غریزه مشروع توده ای در زندگی عادی را به نیروئی محافظه کار در برابر انقلاب تبدیل کنیم. وظیفه ما کمک به خلاصی توده های مردم از ناگزیری از انتخاب «بد» است و نه تأیید و تثبیت آن.

برگردیم به تجربه نزدیک و مثالی ملموس را در نظر بگیریم. خاتمی خودش را کاندیدای ریاست جمهوری می کند و وعده هائی می دهد که برای بخش بزرگی از مردم، مصداق همان شرکم تر است. سیاست ما چه باید باشد؟ حمایت از خاتمی، و تقویت او؟ نه، ما این کار را نمی کنیم. اما توده های مردم علی رغم ما این کار را بخاطر همان غریزه مشروع و امید به بهبودهائی اندک در زندگی شان می کنند و «دوم خرداد» را می آفرینند. در قبال این حرکت مردم، موضع ما چه باید باشد؟ باید سرزنش شان کنیم؟ نه. باید تشویق شان کنیم؟ باز هم نه! ما باید به آنان بگوئیم که دلیل این حرکت شان را می فهمیم چون انتخاب دیگری و در بیرون از حکومت در برابر خود نمی دیده اند و در چنین وضعی، راهی بجز این برای دست رد زدن به سینه جناح مسلط حکومت نداشته اند؛ اما ما ضمن ابراز این تفاهم، نباید آنان را به ادامه ترجیح بد بر بدتر تشویق کنیم و عادت دهیم. ما باید بدون خستگی و مدام به آنان توضیح بدهیم که «آفتاب شان کجاست» و توضیح بدهیم که چرا این رژیم با خاتمی یا بی خاتمی، اصلاح ناپذیر است و روش گزینش شرکم تر در درون این رژیم، آنان را به جائی نخواهد رساند. باید آنقدر این را بگوئیم و از تمجید انتخابی که از روی ناگزیری و استیصال کرده اند خوداری کنیم، که تجربه به آنان امکان دهد که توان ارزیابی از آن حرکت خود را پیدا کنند.

امروز مردم به تجربه پی برده اند که این رژیم اصلاح ناپذیر است و حرکت آنروزشان، از جهل نسبت به این حقیقت هم ناشی می شد و اگر امروز دوباره آن انتخابات تکرار شود، آن حرکت را تکرار نخواهند کرد. اما همین مردم، حالا در بیرون از حکومت به دنبال ناجی و راه حل می گردند، باز هم همان منطق و همان غریزه «ترجیح شرکم تر» دارد عمل می کند؛ منتها این بار در انتخاب میان مخالفان جمهوری اسلامی. بخش هائی از جمعیت که در مقایسه با امروز، حسرت گذشته را دارند و نیز عده ای از جوانان و زنان فکر می کنند که اگر سلطنت برگردد، لااقل در برخی از زمینه های عرفی، نفسی خواهند کشید و مثلاً حجاب، اجباری نخواهد بود، موسیقی و ورزش زنان و رقص و تفریح و رابطه

دختر و پسر و خوردن و نوشیدن و ماهواره و چیزهایی از این قبیل آزادتر خواهد بود و پاره‌ای از محدودیت‌های عرفی از بین خواهد رفت - که بی ربط هم فکر نمی‌کنند. آنان شاید خوب هم بدانند که سلطنت چه بود و در رابطه با دموکراسی تا چه اندازه «بد» بود، ولی بخاطر همین تفاوت‌ها در زندگی عرفی با رژیم اسلامی، آن را شرکم‌تر می‌دانند.

ما کمونیست‌ها باید به اینان چه بگوئیم؟ این تفاوت‌ها را انکار کنیم؟ یا با آن‌ها همصدا بشویم به این خاطر که در جهنمکده جمهوری اسلامی، دنبال کوچکترین تغییرات در زندگی شان هستند؛ و به بازگشت سلطنت کمک کنیم به خاطر آن که رنج مردم دل ما را به درد می‌آورد؟

می‌شنویم که الآن برخی‌ها می‌گویند: مگر بد بود که شر طالبان از سر مردم فلک زده افغانستان کم شد؟ آمریکا بدتر است یا طالبان؟ مگر بد بود که رژیم صدام حسین ساقط شد؟ چرا آمریکا نیاید و آخوندها را هم ساقط نکند؟ رفیق آزادگر که دلش برای مردم گرفتار در جهنمکده جمهوری اسلامی می‌سوزد، در برابر این «دو راهی» چه دارد که به این مردم بگوید؟ جمهوری اسلامی، یا اشغال ایران توسط آمریکا؟! علاقه‌ای که رفیق آزادگر به طلسم «بد یا بدتر» از خود نشان می‌دهد و با نوع دلسوزی‌ئی که به مردم ابراز می‌کند، منطقاً پاسخی بجز حمایت از مداخله اشغال‌گرانه آمریکا در ایران نباید داشته باشد، و گرنه زیر پای همه انتقادات‌اش به قطعنامه پیشنهادی، خالی می‌شود.

گیر افتادن کمونیست‌ها در خط مشی حمایت از بد در برابر بدتر، ممکن است که در همخوانی با روانشناسی عامیانه و غریزه توده‌ای، آنان را برای مدتی کوتاه از انزوا برهاند، اما جز ذلت سیاسی نصیب شان نمی‌کند و طبقه کارگر راعماً به اسب عساری در آسیاب این یا آن جناح بورژوازی تبدیل می‌کند.

برگردیم به آن سؤال که راه سوم و انتخاب سومی که قطعنامه عنوان کرده است، یعنی «تلاش از همین امرز برای تغییر شرائط و توازن نیروها به سود آلترناتیو کارگری» آیا یک انتخاب عملی است، یا حرفی است از فراز ابرها؟ من ادعا می‌کنم که این، نه تنها درست‌ترین، بلکه همچنین واقعی‌ترین و عملی‌ترین انتخاب است.

برای آن که شرائط و توازن نیروها در جهت مساعد شدن برای آلترناتیو کارگری شروع به تغییر کنند، یک لازمه آن این است که نیروهای سوسیالیست متحد بشوند؛ یک لازمه آن این است که مزد و حقوق بگیران متشکل بشوند و تشکیلات طبقاتی و سراسری درست کنند و نیز بر این که باید آلترناتیو خودشان را بسازند، آگاهی پیدا کنند؛ یک لازمه دیگرش این است که جنبش مستقل توده‌ای برای دموکراسی تقویت شود و طبقه کارگر مشارکت و مداخله فعالی در آن داشته باشد؛ یک لازمه دیگرش این است که استبداد هرچه بیشتر ضعیف‌تر بشود؛ و چیزهای دیگر. هر کدام از این‌ها تکالیف روزمره و تاکتیک‌هایی را می‌طلبند در باره‌شان می‌شود بسیار حرف زد و جایشان در این بحث نیست. اما لازمه اساسی همه این تکالیف و تاکتیک‌ها و این که شرائط برای دگرگونی در توازن قوا در آن جهت شروع به

تغییر کنند این است که کمونیست‌ها و کارگران فکر « کمک به شکل‌گیری یک آلترناتیو بورژوائی دموکراتیک و قابل تحمل‌تر» را به مخیله‌شان راه ندهند و با چنین فکری با تمام قوا مقابله و مبارزه کنند (چه بهانه‌اش نامساعد بودن موقعیت خودشان باشد، یا شانس بیش‌تر بورژوازی باشد؛ و چه رجحان بد بر بدتر؛ و چه عذابی که مردم در جهنمکده جمهوری اسلامی می‌کشند). راه دادن این فکر به خود، سقط جنین آلترناتیو کارگری است.

راجع به لزوم اتحاد نیروهای سوسیالیست و کارگری؛ راجع به مسائل آگاهی و سازمان‌یابی اخص کارگران و زحمتکشان، که از ملزومات پایه‌ای این تغییر شرایط اند در اینجا حرفی نمی‌زنم، چون مستقیماً ربطی به حوزه بحث ما ندارند و معمولاً بدیهی هم تلقی می‌شوند. اما در عرصه دیگر یعنی تضعیف هر چه بیشتر حکومت اسلامی و راندن آن به سمت سرنگونی، آنچه بعنوان سیاست عملی ضرورت پیدا می‌کند، دست زدن به ائتلافات و همکاری‌هاست با دیگر نیروهای سیاسی و اجتماعی. ماده ۴ قطعنامه، این ضرورت را بیان کرده است و دیده می‌شود که قطعنامه تا اینجا، نه جمهوری اسلامی را «ارجح می‌داند» و نه با هرگونه ائتلافی مخالفت می‌کند تا «راه کارگر را به یک جریان حاشیه‌ای و غیر جدی در میدان سیاست ایران تبدیل کند» (به نقل از رفیق آزادگر). ائتلاف باید بکنیم و ضرورت هم دارد. ولی چرا باید ائتلاف بکنیم و با کدام نیروها؟ اختلاف در اینجاست.

اول از همه باید حساب ائتلاف و همکاری با بورژوازی را برای سرنگونی جمهوری اسلامی، از همدستی و کمک به او برای آن که جای جمهوری اسلامی را بگیرد، سوا کنیم. قطعنامه می‌خواهد که ما خشت‌زن و ناوه کش بارگاه حاکمیت بورژوازی نشویم؛ اما همانجا تأکید می‌کند که با بورژوازی باید ائتلاف و همکاری بکنیم. اما برای چه باید ائتلاف و همکاری بکنیم؟ نه برای آن که مثلاً «راه کارگر» را در میدان سیاست به بازی بگیرند و منزوی نشود؛ بلکه برای آن که ضربات کاری‌تر و مهلک‌تری بر جمهوری اسلامی وارد بشود. اما اگر هدف فقط همین باشد، آنوقت ما باید بدون هیچ قید و شرطی با همه طرفداران سرنگونی رژیم ائتلاف و همکاری کنیم: با سلطنت‌طلبان، با مجاهدین. ولی ما، سرنگونی رژیم اسلامی را فقط بخاطر سرنگونی نمی‌خواهیم و به بعد از سرنگونی هم فکر می‌کنیم. برخلاف سلطنت‌طلبان و مجاهدین، هدف ما از سرنگونی جمهوری اسلامی، آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی، استقرار دموکراسی و هموار شدن راه برای گذار به سوسیالیسم است. پس ائتلافات و همکاری‌های ما نه تنها به سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه همچنین به این اهداف باید کمک کند. به همین دلیل است که قطعنامه بلافاصله پس از تذکر ضرورت ائتلافات و همکاری‌ها، لازم می‌داند تصریح کند که: « قصد ما از این همکاری‌ها و ائتلافات، تضعیف استبداد و ارتجاع، تقویت مبارزه برای آزادی و دموکراسی و رادیکال کردن آن، و تقویت استقلال جنبش توده‌ای در این پیکار است.»

قطعنامه به این ترتیب روشن می‌کند که:

اولاً ما ائتلاف و همکاری با بورژوازی را رد نمی‌کنیم؛

ثانیاً منظور از آن تقویت آلترناتیو بورژوائی و همدستی با بورژوازی برای آن که او جای آخوندها را بگیرد نیست؛ بلکه ضربات مشترک بر دشمن مشترک وارد کردن است؛ ثالثاً این همکاری‌ها و ائتلافات را در صورتی و با آن جریان‌ها بورژوائی مجاز و لازم می‌دانیم که برای مبارزه دموکراتیک و آزادی خواهانه مفید باشد؛ و ضمن تضعیف استبداد و ارتجاع، استقلال جنبش توده‌ای برای آزادی و دموکراسی را تضعیف نکند.

همانطور که اشاره کردم، برای آن که زمینه‌های تغییر اوضاع در جهت مساعدت به شکل‌گیری آلترناتیو کارگری فراهم شود، کار فشرده و روزمره در عرصه‌های متعددی لازم است؛ اما تا جایی که جنبش عمومی برای سرنگونی و تاکتیک‌های معطوف به آن می‌توانند در ساختن چنین بستری نقش داشته و مؤثر باشند، اتخاذ چنین خط مشی ائتلافی مشروط، جهت دار و هدفمندی می‌تواند بخشی از آن «تلاش از همین امروز برای تغییر شرایط نامساعد و توازن قوا در جهت تکوین آلترناتیو کارگری» باشد که ماده ۲ قطعنامه آن را در برابر «کمک به شکل‌گیری یک آلترناتیو بورژوائی» قرار داده است.

این نکته بسیار مهم را هم نباید ناگفته بگذارم که در موقعیت انقلابی و در شرائطی که کشور بکلی حکومت ناپذیر می‌شود و فضای باز سیاسی و امکان تبلیغات و فعالیت سیاسی برای مخالفان به حکومت تحمیل می‌شود و برانگیختگی و میل به مداخله‌گری در توده‌های و مردم کوچه و بازار اوج می‌گیرد، شرائط سیاسی و توازن نیروها با سرعت شگفت‌انگیزی تغییر می‌کنند.

واقع بینانی یک جنبه‌ی ضعف سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر و تحرکات چشمگیر محافل بورژوازی در لحظه حاضر، به این وحشت روانی زمینه می‌دهد که سرنوشت شکست از حالا بر پیشانی مان نوشته شده است؛ یا داریم منزوی و به حاشیه بازی‌های سیاسی پرتاب می‌شویم؛ و به این گرایش دامن می‌زند که باید خودمان را به این قطار شتابان بورژوازی آویزان کنیم تا از قافله عقب نیافتیم. من چرخش‌های سریع در موقعیت‌های انقلابی را برای آن یاد آوری می‌کنم که بگویم اولاً نامساعد بودن توازن قوا در دوران رکود یا در دوران پیش‌انقلابی را نباید مایه یأس سیاسی ساخت؛ ثانیاً نباید خیال کرد که تغییر این وضع همواره به تدریج خواهد بود و با وضعی که طبقه کارگر الآن در آن قرار دارد، تا پنجاه سال دیگر هم خبری از شرائط مساعد برای آلترناتیو کارگری نخواهد بود؛ و بالاخره ثالثاً این که باید «از همین امروز» برای حداکثر بهره‌گیری از فضای آن موقعیت انقلابی زمینه‌سازی کرد، و یکی (و فقط یکی) از عرصه‌های این زمینه‌سازی تدارکاتی، آن خط مشی ائتلافی است که «از همین امروز»، برای بهره‌گیری از آن شرائط و چرخاندن توازن قوا به سود آلترناتیو کارگری نشانه‌گیری کرده باشد.

البته نمی‌توان با قطعیت پیش‌بینی کرد که اگر همه این تلاش‌ها را بکنیم، قدرت کارگری حتماً روی کار خواهد آمد؛ اما با قطعیت می‌شود گفت که اگر این کارها و تلاش‌ها را نکنیم و خط مشی را برگزینیم که هدف از آن فقط به بازی گرفته شدن در بازی‌های بزرگ و نتیجه‌اش عملاً آسیاب

کردن گندم بورژوازی («دموکرات و قابل تحمل تر») باشد، چنین احتمالی را به دست خودمان به ناممکن تبدیل می‌کنیم. ما باید این تلاش‌ها را بکنیم، اما اگر به هر دلیل طبقه کارگر موفق نشد و یک حکومت بورژوائی دیگری جای رژیم اسلامی را گرفت، آنوقت ما برحسب موضعی که آن حکومت در برابر آزادی‌های سیاسی، دموکراسی، رابطه کار و سرمایه، مداخله‌گری خارجی و بسیار چیزهای دیگر داشته باشد، سیاست مان را در قبال آن معین می‌کنیم و حتی امکان ائتلاف با آن را پیشاپیش رد نمی‌کنیم. اما ائتلاف با یک حکومت بورژوائی که علیرغم میل ما به قدرت رسیده باشد، بکلی با این که ما برای به قدرت رساندن چنین آلترناتیوی به آن کمک کنیم، فرق دارد. این جوهر قطعنامه پیشنهادی به کنگره هشتم است.

رفیق آزادگر در انتهای نقد خود بر این قطعنامه، آن را در تقابل با قطعنامه فوروم دموکراتیک مصوب کنگره هفتم ارزیابی کرده است. همانطور که در ابتدای این نوشته گفتم این قطعنامه از لحاظ «شان نزول» اش، جز در این که «فوروم گفتگوی دموکراتیک» نمی‌تواند و نباید جای همه سطوح و اشکال ائتلافات دموکراتیک ما را بگیرد، ربطی به آن قطعنامه ندارد. اما اگر رفیق آزادگر این قطعنامه را «در تقابل» با آن قطعنامه می‌داند، معنایش این است که درکی که از فوروم دموکراتیک دارد، با همه آن موضوعاتی که در توضیح قطعنامه عنوان کردم، در تقابل است. اگر اینطور باشد، رفیق آزادگر با اینگونه دفاع از فوروم دموکراتیک، آن را بکلی غیر قابل دفاع می‌کند!

در میان جریان‌های چپ و کمونیست، اختلافات اساسی بر سر خط مشی ائتلافات دموکراتیک وجود دارد و انتقادات رفیق آزادگر گواه آن است که ارائه قطعنامه پیشنهادی نه فقط برای توضیح و تبیین خط مشی ائتلافات دموکراتیک «راه کارگر» در قبال جریان‌های دیگر، بلکه همچنین برای روشن کردن و قطعیت بخشیدن به آن در درون خودمان نیز تا چه اندازه ضرورت داشته است. از این جهت باید از زحمتی که رفیق آزادگر برای برخورد با این قطعنامه به خودش داده است، از او سپاسگزاری کنم.